

بررسی رأی ابن سینا در موضوع امامت

[نکته پژوهشی - ۱۷]

سید ابراهیم سید علوی^۱

ابن سینا فیلسوف مسلمان در مشرق زمین بود؛ چنان‌که ابن رشد فیلسوف مسلمان در غرب به حساب می‌آمد و هر کدام شاگردان و پیروانی داشتند که بر مسلک آنان تعصب می‌ورزیدند. هم‌پور سینا و هم ابن رشد کوشیده‌اند میان فلسفه یونان و عقاید دینی که اسلام آورده، توفیق دهند و عملاً بین دین و فلسفه سازش برقرار سازند.

یکی از موضوعات مهم و قابل نقد در آرای ابن سینا، موضوع امامت و خلافت است. پسر سینا در فصل پنجم از کتاب الهیات شفاء در رابطه با مسئله خلافت و امامت از بعد کلامی و تاریخی مطالبی آورده است که بحث‌انگیزند. او می‌نویسد:

بر هر انسانی واجب است اطاعت از خلیفه را لازم بشمارد. و امر خلافت و جانشینی جز از ناحیه رهبر پیشین (پیامبر) یا به اجماع اهل سابقه که دارای صحت نظر و استقلال باشند، تحقق نمی‌یابد. و لازم است او (جانشین) در عقل و خردورزی اصیل بوده و در داشتن خلقهای شریف مثل شجاعت،

۱. محقق، مدرّس حوزه علمیّه تهران.

عفت، تدبیر نیکو، جلوتر بوده و با شریعت آشناترین باشد.

پور سینا در ادامه سخن می نویسد:

اگر مردم بر کسی که دارای فضیلت و استحقاق نیست، اجتماع کردند، به خدا کافر شده‌اند و بر اهل مدینه واجب بوده با او بجنگند و اگر با وجود توانایی چنان نکردند، خدا را نافرمانی نموده و بر وی کفر ورزیده‌اند. و خون کسی که از این کار باز نشیند، حلال است.

ابن سینا می نویسد:

امر جانشینی با نص و تعیین پیامبر، درست‌تر است که در آن صورت، نزاع و اختلاف و شاخه‌شاخه شدن امت پیش نمی‌آید... و هیچ کاری نزد خداوند متعال پس از ایمان به پیامبر ﷺ قرب‌آمیزتر و بزرگ‌تر از این نباشد که این عنصر چیره‌گر از میان برداشته شود. و اگر کسی شورش و خروج کند و پندارد که متصدی خلافت شایسته آن مقام نیست و او دارای کاستیهایی است که در خروج‌کننده و شورشگر موجود نیست، شایسته آن باشد که اهل مدینه به مقایسه پردازند. بزرگ‌ترین معیار و تکیه‌گاه در این امر، عقل و خردورزی و حسن سرپرستی شخص است.

و سرانجام می‌گوید:

در صورت دوران امر بین اعلمیت و عقلیت، آن که عاقل‌ترین است مقدم می‌باشد و داناترین باید از او پیروی کند؛ چنان‌که عمر و علی کردند. (ابن سینا، شفاء، ص ۴۵۱)

نکات برجسته در کلام پور سینا

۱. لزوم تعیین خلیفه توسط پیشوا که آن (یعنی نص) اطمینان بخش‌ترین روش است و با اینکه او را سنی مذهب دانسته‌اند - هر چند در مجالس المؤمنین او را بر فطرت مذهب تشیع می‌شناسد - بر معیار عقیده امامیه سخن گفته است. از نظر امامیه، تعیین امام لطف و بر خدا لازم است که جز در آن صورت، غرض حاصل نمی‌شود. و او باید معصوم باشد. و عصمت با توانایی برگناه منافات ندارد.

نیز او باید با فضیلت‌ترین باشد که جلو انداختن بی‌فضیلت، زشت است و مسئله چهارم لزوم نصّ بر اوست که علی بن ابی طالب بعد از پیامبر ﷺ خلیفه بلافصل، معصوم و منصوب می‌باشد. (حلی، ص ۳۶۲)

۲. هرگاه کسی بدون شایستگی مدّعی مقام خلافت شد، بر مردم مدینه بایسته است که با او به پیکار پردازند و او را از میان بردارند و اگر نکنند، کافر شده و از اسلام بیرون رفته‌اند.

۳. با وجود اختلاف و تعدّد مدّعی، ملاک اعلیّت و اعقلیّت است که عاقل‌ترین جلوتر از داناترین می‌باشد.

نقد کلام پور سینا

در سخنان پور سینا، از حیث صغرا و کبرا، بحث هست و کلام او نشان می‌دهد که او از ماجراهای تاریخ صدر اسلام در مدینه پس از رحلت رسول خدا بی‌خبر نبوده است. او که به اعلم بودن علی اعتراف دارد، در امر اعقلیّت دچار خلط مبحث شده و عملاً به تناقض‌گویی افتاده است.

حدیث اعقلیّت

ابن سینا می‌نویسد:

شریف‌ترین انسان و عزیزترین انبیاء و خاتم رسل با مرکز دایره حکمت و فلک حقیقت و خزانه عقل امیر المؤمنین علی علیه السلام گفت: «یا علی، إذا رأیت الناس مقربون إلى خالقهم بأنواع البرّ تقرب إليه بأنواع العقل تسبقهم: ای علی، وقتی دیدی مردم با انواع کارهای نیکو به خدا تقرب می‌جویند و به وی نزدیک می‌شوند، تو با عقل و خردورزی به او تقرب بجوی که بر آنان پیشی خواهی گرفت.» (ابن سینا، معراج‌نامه، ص ۹۴)

و علامه عبدالحسین امینی در موسوعه بزرگ الغدير در نقد حیات خلفای سه گانه با استناد به کتابهای معتبر تاریخی و حدیثی و تفسیری به سنجش پرداخته و تقدّم

علی علیه السلام را بر آنها و همه اصحاب رسول خدا برهانی ساخته است. اما در عقلیت، شخص ابن سینا در معراج نامه، امیر مؤمنان علیه السلام را خزانه عقل دانسته که تردیدی در مسئله باقی نمی‌گذارد. پس چگونه او خلیفه دوم را در مبحث امامت شفاء عاقل‌ترین پنداشته است؟!

علی علیه السلام و عقل و سیاست دانی او امیر مؤمنان علیه السلام فرموده است:

وَاللّٰهُ، مَا مُعَاوِيَةُ بِأَذْهَىٰ مِنِّي وَلَكِنَّهُ يُعْذِرُ وَيُفْجِرُ وَلَوْ لَا كَرَاهِيَةُ الْعَذْرِ كُنْتُ مِنْ أَذْهَى النَّاسِ.

به خدا سوگند، معاویه عاقل‌تر و کاردان‌تر از من نیست؛ لیکن او بسیار فریبکار و اهل فسق و فجور است. و اگر فریبکاری و نیرنگ‌بازی ناخوشایند نبود، من سیاست‌دان‌ترین مردم بودم.

امام علیه السلام در ادامه می‌فرماید:

اما هر فریبکاری، گناه و فجور است و هر فجور و معصیت سر از کفر در می‌آورد. و برای هر فریبکار و نیرنگ‌بازی در روز قیامت، پرچمی است که بدان، شناخته شود. به خدا قسم، هرگز هیچ نقشه فریبکارانه‌ای بر من کارگر نشود و من از آن غفلت نمی‌کنم و در برابر هیچ کار سختی در نمی‌مانم.

ابن ابی الحدید شارح نهج البلاغه می‌نویسد:

این سخن علی علیه السلام که فرمود: «وَلِكُلِّ غَادِرٍ لَّوَاءٌ يُعْرَفُ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» حدیثی است صحیح که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده است.

او سپس فصلی گشوده و در آن چنین می‌نویسد:

بدان، گروهی که فضیلت علی علیه السلام را نشناخته‌اند، می‌پندارند که عمر سیاست‌دان‌تر از علی علیه السلام بوده است، هر چند که علی داناترین بوده است. و رئیس ابوعلی سیناء در کتاب شفاء به آن تصریح کرده است. و استاد ما ابوالحسن بصری به این نظر تمایل نشان داده و در کتاب الغرر به این مسئله

پرداخته است. و بعدها دشمنان علی علیه السلام پنداشته‌اند که معاویه نیز سیاست‌دان‌تر از علی علیه السلام بوده است! و ما پیشتر در حسن سیاست امیرالمومنین و درستی برنامه‌ریزی و تدبیر او بحث داشته‌ایم. او در ادامه می‌نویسد:

بدان که سیاست‌مدار، به طور کلی، نمی‌تواند به سیاست کامل برسد، مگر زمانی که به رأی خود عمل کند و آنچه را صلاح می‌داند، پیش گیرد؛ حالا موافق شریعت باشد یا نباشد. چون اگر در سیاست و تدبیر امور، برابر آنچه گفتیم عمل نکند، بعید است کار او سامان یابد.

ولی امیرالمومنین علیه السلام پای‌بند شریعت بود و به دنبال آن حرکت می‌کرد و هرگز برای پیروزی مطلق خود به دنبال جنگ و مسائل دیگر که موافق شریعت نیست، نبود. پس قاعده او در امر خلافت، جز قاعده کسانی است که چنان التزامی نداشته‌اند.

با این سخن نمی‌خواهم بر عمر بن خطاب عیب بگیرم و آنچه را که شایسته نیست به او نسبت دهم؛ [بلکه می‌خواهم بگویم:] او مجتهد بوده و به قیاس و استحسان و مصالح مرسله عمل می‌کرد و عمومات نص را با آراء خود تخصیص می‌زد و از همین راه، با دشمن خویش روش کید و فریبکاری پیش می‌گرفت و فرماندهانش را دستور می‌داد نقشه‌کشی‌ها و چاره‌جویی‌ها کنند و خود که با تازیانه و شلاق زدن کارها را پیش می‌برد، آنان نیز چنان کنند.

او همه این کارها را به نیروی اجتهاد انجام می‌داد؛ در حالی که امیرالمومنین علی علیه السلام چنین نبود. مشی او در سیاست، مشی رسول خدا بود و به دنبال نصوص و ظواهر نبوی حرکت می‌کرد و هرگز به اجتهاد و قیاس تمایل نشان نمی‌داد و امور دنیوی را با میزان امور دینی تطبیق می‌داد و همه را در یک منوال قرار می‌داد و جز به کتاب خدا و سنت نبوی عمل نمی‌کرد. و از همین جا طریقه علی بن ابی طالب با روش عمر بن خطاب در امر خلافت و سیاست مختلف گشته است.

از سوی دیگر، عمر بن خطاب در سیاست‌گذاری بسیار خشن بود و در

مقابل، علی علیه السلام بسیار حلیم و بردبار و باگذشت بود. پس طبیعتاً خلافت او قوت طلبید و خلافت این نرمخویی اقتضای خود نمود. وانگهی عمر به آنچه علی علیه السلام گرفتار شد، مانند آشوب عثمان، گرفتار نگردید. و پس از آشوب عثمان، جنگهای جمل و صفین و نهروان برای وی مشکل ساز شدند. در صورتی که هیچ کدام از این آشفتگیها و گرفتاریها برای عمر پیش نیامد.

ابن ابی الحدید در ادامه می نویسد:

اگر بررسی: سیاست رسول خدا و تدبیر او مگر همان نبود که علی علیه السلام دنبال می کرد؟ پس چرا تدبیر و سیاست علی علیه السلام چنان شد؟ در پاسخ می گویم: علی علیه السلام فقط به نص عمل می کرد نه به اجتهاد و قیاس.

سیاست دانی علی علیه السلام و سخنان جاحظ

ابن ابی الحدید در پایان این بحث، به بیان جاحظ پرداخته است و از آنجا که جاحظ خود عثمانی بود سخن او در این مورد می تواند مفید باشد. او می گوید: بسا کسانی که خود را عاقل و دارای فهم و تشخیص می دانند می پندارند که معاویه در امر سیاست، ژرف اندیش تر و دارای فکر صحیح و دقیق بوده است؛ در حالی که چنین نیست. علی علیه السلام در جنگها جز برابر کتاب و سنت عمل نمی کرد لیکن معاویه بر خلاف کتاب و سنت عمل می نمود. (ابن ابی الحدید، ج ۱۰، ص ۲۱۱ - ۲۶۴)

نتیجه

اعقل دانستن عمر از امیر مؤمنان علیه السلام از سوی ابن سینا، نادرست است و بر خلاف شواهد فراوان تاریخی و روایی است که عامه در آثار معتبرشان نقل کرده اند. افزون بر این، دعوی پور سینا با سخن شخص او در معراج نامه در شأن امیرالمؤمنین علیه السلام نمی خواند.